

اسطوره خودمرکزی^۱ (با تأکید بر نمونه‌های آن در اساطیر و ادبیات ایران)

موسی محمودزهی*
استادیار دانشگاه ولایت

چکیده

اسطوره خودمرکزی از مباحث جهان‌شمول است که در اساطیر ایران هم نمونه‌های آن به وضوح قابل مشاهده است. بر اساس این عقیده اسطوره‌ای، همه اقوام تلاش می‌کنند خود و داشته‌های خود را نخستین، بزرگترین، بالاترین، بهترین، و ... معرفی کنند و تمام داشته‌های دیگران را در رده‌های پایین‌تر از آن خود جای دهند. به عبارت دیگر خود را اصل و دیگران را فرع، و یا خود را مرکز و دیگران را حاشیه قلمداد کنند. در این مقاله، ابتدا به ۱۷ مورد از نمونه‌های این اعتقاد اسطوره‌ای در اساطیر و ادبیات ایران اشاره شده است. مثلاً آنان سرزمین اولیه خود «ایرانویج» را از نخستین و بهترین سرزمین‌ها می‌دانند که نخستین انسان‌ها در آن به وجود آمده‌اند؛ «البرز» کوه اساطیری خود را کوهی می‌دانند که گرداگرد زمین را فراگرفته و تا فلک خورشید کشیده شده است، و ... در بخش دوم، به سرچشمه‌ها و پیامدهای حاصل از این اسطوره اشاره شده است. به نظر می‌آید این اسطوره از عواملی مانند کمال‌گرایی (نهایت‌اندیشی)، باورهای دینی، ملکوتی بودن انسان، نمادسازی، خودبزرگ‌بینی، تجارب گذشته و عادت‌ها، جهان‌بینی محدود، خود آگاه و ناآگاه، گشایش عقده‌های حقارت، راز تنازع بقا، و اصل جاذبه عمومی سرچشمه می‌گیرد؛ و واقعی پنداشتن چیزهای غیرواقعی، قهرمان‌سازی، توتم‌سازی، محدودیت حق انتخاب، سالاریت (رئیس‌سالاری، پدر یا مادرسالاری، ...)، افزایش خوی استکباری، حماسه‌سازی، قوم‌سازی، و مواردی مانند این از آثار آن است.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، اسطوره خودمرکزی، نمونه‌ها، سرچشمه‌ها، پیامدها.

۱- مقدمه

یکی از اصول همگانی اسطوره که بین اقوام جهان نمونه‌های آن به فراوانی به چشم می‌خورد، اصل «خودمرکزی» است؛ بدین معنی که همه اقوام تلاش می‌کنند خود را مرکز جلوه دهند و دیگران را حاشیه. آن‌ها از این رهگذر خود و داشته‌های خود را نخستین، بزرگترین، بالاترین و بهترین معرفی می‌کنند و تمام داشته‌های دیگران را در رده‌های پایین‌تر از آن خود جای می‌دهند. مثلاً بلندترین کوه سرزمین خود را که جنبه اسطوره‌ای یافته، بام گیتی^۲ و گاه میخ وسط زمین معرفی می‌کنند و کوه‌های سرزمین دیگران را حتی اگر اورست باشد، در مقابل کوه بلند سرزمین خود کوچک‌تر و بی‌مقدارتر جلوه می‌دهند. این تفکر اسطوره‌ای در خصوص قهرمان یا پهلوان ملی خود، پیامبر دین خود، منجی خود، قوم خود و ... نیز مصداق می‌یابد.

اقوام هر چه از قدمت تاریخی و فرهنگی و گستره جغرافیایی بیشتری برخوردار باشند، در این خصوص با جلوه آشکارتری ظاهر می‌شوند. از آنجا که اقوام ایرانی (پارس، پارت، ماد، سکا، ...) از اقوام با سابقه جهان هستند، در زمینه این اعتقاد اسطوره‌ای، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. برای نمونه، در اساطیر ایرانی، از ایرانویچ (= سرزمین اولیه ایرانیان) به عنوان مرکز هفت اقلیم جهان یاد شده است (پورداوود، ۱۳۵۵: ۱۸۵).

در این مقاله، ضمن ارائه تعریف مختصری از اسطوره و اندیشه خودمرکزی، نمونه‌هایی از اسطوره خودمرکزی در تاریخ اساطیری ایران مطرح می‌گردد. پس از آن، تلاش خواهد شد بر اساس همین نمونه‌ها و موارد مشابه، با روشی تحلیلی-توصیفی (analytic-descriptive)، برای دو پرسش زیر پاسخ‌هایی پیدا شود: ۱- سرچشمه این اندیشه اسطوره‌ای چیست؟ ۲- نتایج آن کدام است؟ بنابراین، چهارچوب مقاله را سه بخش زیر دربرمی‌گیرد: الف- تعریف اسطوره و توجه به اسطوره خودمرکزی، ب- نمونه‌ها، ج- پاسخ به پرسش‌ها.

۲- تعریف اسطوره و توجه به اسطوره خودمرکزی

در تعریف اسطوره نظریات متفاوتی مطرح است که در اینجا دو مورد زیر قابل توجه است: ۱- «اسطوره تاریخ راستینی است که در سرآغاز زمان روی داده و الگویی برای رفتار انسان فراهم آورده است. انسان جامعه باستانی با تقلید از کردارهای سرمشق‌گونه خدا یا قهرمانی اسطوره‌ای یا تنها با بازگویی ماجراجویی‌های آنان، خود را از زمان فانی دور می‌کند و به شکلی جادویی وارد زمان بزرگ، زمان مقدس می‌شود» (الیاده، ۱۳۷۴: ۲۴). ۲- عسکر بهرامی (۱۳۸۸: ۸-۹) به کمک نظریات مهرداد بهار، اسطوره را روایات غیرواقعی تقدس‌یافته‌ای می‌داند که انسان‌ها درباره آغاز آفرینش، تکوین موجودات و یا سرنوشت نهایی آن‌ها در آینده‌های دور دست، به آن‌ها اعتقاد دارند.

اسطوره کارکردهای متفاوتی دارد. یکی از کارکردهای جهان‌شمول آن اندیشه «خودمرکزی» است که این مقاله بر محوریت آن استوار است. به علاوه، هر اسطوره یک نهاد مرکزی دارد که کارکرد واقعی اسطوره در نهاد مرکزی آن پدیدار می‌شود و بر اساس آن، اسطوره‌پرداز میل دارد شخصیت اسطوره‌ای او از قید وابستگی به مرکز دور بماند (مرکزستیزی)، و یا به مرکز نزدیک شود (مرکز دوستی). در هر حال، شخصیت اسطوره‌ای - چه مرکز‌گریز و یا مرکز‌دوست - از قید «خودیت» آزاد نیست.

مطابق این اصل، همه اقوام بشری می‌خواهند به اصطلاح «مرکز توجه» قرار گیرند. بنابراین، هر چیز چشم‌گیری را که یک قوم مالک آن است، اقوام دیگر هم می‌خواهند بهتر و یا حداقل آن را داشته باشند. بر این مبنا «ویژگی مشترکی که تقریباً در همه این روایت‌ها می‌توان دید، آن است که هر قومی آفرینش جهان و انسان را از سرزمین خود می‌داند و این که سرزمین او کانون تمام مهم‌ترین رویدادهای مهم جهانی بوده است» (بهرامی، ۱۳۸۸: ۹-۱۰).

همان‌طور که از عنوان مقاله برمی‌آید، مقاله بر روی واژه «خود» متمرکز است. یونگ در کتاب «انسان در راه کشف روح خود» می‌گوید: «خود» تمامیت روانی ماست و از خودآگاهی و اقیانوس بیکران روح نشأت می‌گیرد و «خود» با «من» متفاوت است (یونگ، ۱۳۹۲: ۱۹۲)، «خود» درونی‌ترین هسته روان است (همان: ۲۹۵). شکل انسانی - در هر سن و سالی که باشد - تنها یکی از بشمار نموده‌های «خود» است (همان: ۳۰۰). یونگ از قول اکهارت می‌گوید: «خود» بزرگترین نیروی روان است، و روح و روان که به سان یک اقیانوس بیکران هستند؛ ممکن است آدمی را گرفتار جنون عظمت‌طلبی و یا سایر تخیلات فریبنده بکنند» (همان: ۳۲۵).

از مباحث فوق می‌توان نتیجه گرفت که انسان در هر سنی که باشد از «خود» جدا نیست و «خودیت» او را احاطه کرده است. بنابراین حق دارد اگر خود و داشته‌های خود را مرکز بیندارد و همه کس و همه چیز را نسبت به خود بسنجد. در تکمیل این اندیشه، می‌توان شاهد زیر را از گفتار سعدی ذکر کرد: «هرکسی را عقل «خویش» به کمال آید و فرزند «خویش» به جمال».

۳- نمونه‌ها

ایرانیان در حکم یک قوم دیرپای جهانی، در بسیاری از جوانب اساطیری، خود را مرکز و محور جهان و هستی می‌دانند. برای نمونه، به نقل از فردوسی «هنر نزد ایرانیان است و بس / نگیرند شیر ژبان را به کس» خود مصداقی از اصل اسطوره خودمرکزی است. با پژوهش در تاریخ اساطیری اقوام و ملل مختلف جهان، نمونه‌های بسیار فراوانی از این اصل اسطوره‌ای قابل دسترس است که تاریخ اسطوره‌ای و ادبیات ایران نیز مشحون از این نمونه‌هاست. در اینجا به تناسب حجم مقاله، به ۱۷ نمونه در تاریخ اساطیری و ادبیات ایران اشاره می‌شود.

۳-۱- زردشتیان پندارند که آن‌ها را پیامبرانی و پادشاهانی است. نخست آن «کیومرث» است. او نخستین پادشاه زمین و جای او در استخر بوده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۱).

۳-۲- عسکر بهرامی (۱۳۸۸: ۱۰) می‌گوید: «در نظر ایرانیان باستان، زمین از هفت کشور تشکیل می‌شد که یکی در میانه شش تای دیگر قرار داشت و همگی به سان جزیره یا قاره‌ای بزرگ محصور در میان آب‌هایی بیکران بودند که همانا اقیانوسی اساطیری بود. بر اساس این باور، سرزمین میانی، که بعدها به نام ساکنانش ایران خوانده شد، در آغاز خُنیرت (یا خنیرس) نام داشت و در این سرزمین بود که همه گونه‌های گیاهی و جانوری و انسانی پدید آمدند و بعدها به سرزمین‌های دیگر راه یافتند».

۳-۳- جمشید پیشدادی چون تاج بر سر نهاد و جشن نوروز را پایه‌گذاری کرد، خود را برترین حکمران جهان تصور نمود و دچار خودستایی و به عبارتی ناسپاسی از یزدان شد. در این خصوص در شاهنامه فردوسی چنین آمده است: «چنین گفت با سالخورده مهان/ که جز خویشتن را ندانم جهان// هنر در جهان از من آمد پدید/ چو من نامور تختِ شاهی ندیدم// جهان را به خوبی من آراستم/ چنان ست گیتی کجا خواستم// خور و خواب و آرامتان از من ست/ همان پوشش و کامتان از من ست// بزرگی و دیهیم شاهی مراست/ که گوید که جز من کسی پادشاست (فردوسی، ۱۳۷۶: دفتر یکم/۴۵).

۳-۴- در ترجمه بند ۵ از کرده ۳ ویسپرد آمده است: «... رو به امشاسپندان و سوشیانس‌ها آوریم که داناترین، راست‌گفتارترین، یاری‌کننده‌ترین، به‌جنبش‌درآورنده‌ترین، و بزرگترین هستند» (راشد محصل، ۱۳۶۹: ۱۱).

۳-۵- در متنی پهلوی «ماه فروردین، روز خرداد» آمده است: در این روز جان جهانیان آفریده شده، سرآغاز ایرانی و انیرانی^۳ در این روز نشأت گرفته، کیومرث در جهان به پیدایی آمده، هوشنگ پیشدادی در جهان به پیدایی آمده، جمشید جهان را بی‌مرگ و بی‌پیری کرده، زردتشت به دیدار و هم‌سخنی اهورامزدا رفته، زردتشت دین مزدیسنا را از اوهرمزد پذیرفته، گشتاسب دین از زردتشت پذیرفته، هوشیدر زرتشتان به دیدار و هم‌سخنی اهورامزدا رسیده است. در این روز، اهورامزدا رستاخیز و تن‌پسین می‌کند، همه جا گرودمان می‌شود، همه سیر و آسوده می‌شوند (آسانا، ۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۱۹).

۳-۶- اهورامزدا در پاسخ زردتشت می‌گوید «و اولین کسی را از فرشتگان که ابداع کرد «بهمن» بود و دین را به او آموخت و در جهان روشنی جایی به او اختصاص داد. و از ذات خود به او ذاتی داد» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۵).

۳-۷- مانی می‌گوید که دین او به ده جهت از دین‌های پیشین بزرگ‌تر و بهتر است؛ با این مضمون: «یکم اینکه دین گذشتگان به یک کشور و یک زبان بود، در حالی که دین من این سان

است که به هر کشور و همه زبان‌ها آشکار شود و به کشورهای دور، آموخته شود. دودیدگر اینکه ...» (وامقی، ۱۳۷۸: ۲۶۵).

۳-۸- در متن یادگار زریران، گشتاسب و برادرش زریر از دین ویژه مزدیسنان (دین زرتشتی) یاد می‌کنند- یعنی دینی که دیگر مثل آن نیست - (آسانا، ۱۳۹۱: ۴۰). و نیز در بند ۷۷ از همین متن، گشتاسب ایران‌خدا را از دختر خود به نام «همای» نام می‌برد که می‌خواهد او را به زنی به کسی بدهد که کین زریر سپاهبد را از حیوانان بستاند، و در توصیف دختر خود می‌گوید «اندر همه کشور ایران از او زیباتر نیست» (همانجا).

۳-۹- در جایی از رزمنامه رستم و سهراب، سهراب می‌گوید با وجود او و پدرش رستم، هیچ پهلوانی نباید در برابر آن‌ها عرض اندام کند: چو رستم پدر باشد و من پسر/ نباید به گیتی یکی تاجور // چو روشن بود روی خورشید و ماه/ ستاره چرا برفرازد کلاه ؟ (فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر دوم/۱۲۷).

۳-۱۰- نظامی گنجه‌ای در بهرامنامه، ایران را دل همه عالم قلمداد می‌کند: همه عالم تنست و ایران «دل» نیست گوینده زین قیاس خجل // چون که ایران «دل زمین» باشد/ دل ز تن به بود، یقین باشد (نظامی، ۱۳۷۳: ۶۱۶).

۳-۱۱- در کنار ایران بزرگ، شاعران و حماسه‌سرایان بخش‌های کوچکتر ایران را نیز گاهی قبله- گاه، عروس، کل جهان، و ... یاد کرده‌اند. از آن جمله است: همه جای ایران سرای من است/ ولی اصفهان «قبله‌گاه» من است» (سربندی، ۱۳۸۵: ۱۰۱)، و نگویم اصفهان نصف جهان است/ به جرأت اصفهان «کل جهان» است» (همان: ۱۰۲). سربندی از قول سینا نامی در باره اصفهان می‌گوید: که گفته اصفهان نصف جهان است/ «جهان» گر هست، امروز اصفهان است (همان: ۱۰۲). حافظ با این مضمون وضع شیراز را بی‌مثال (بی‌مانند در جهان) ذکر می‌کند: خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش/ خداوندانگه‌دار از زوالش. شاعری دیگر با این مضمون آراک را «عروس جهان» معرفی می‌کند: عروس جهان است ملک آراک/ که سر تا سرش مشک‌بیز است خاک^۴.

۳-۱۲- «ایرانویچ» نام سرزمینی است که خاستگاه ایرانیان بوده که ایرانیان به تدریج از آنجا کوچ کرده و به سایر نقاط پراکنده شده‌اند. در وندیداد، یکی از بخش‌های پنجگانه اوستا، ایرانویچ نام نخستین سرزمینی است که اهورامزدا آفریده و آن آبادترین و بهترین در میان شانزده کشور دیگر بوده است که اهورامزدا آفریده است (عقیقی، ۱۳۷۴: ۴۵۰).

۳-۱۳- درباره منشأ یادگیری فن نگارش (خط)، در شاهنامه در معرفی «تهمورث دیوبند»^۵ آمده که چون او دیوان را به بند کشیده و آن‌ها را خوار و زار کرده بود، دیوان برای نجات خود «نیشتن»

را به تهمورث آموختند و تهمورث بعداً آن را در بین مردم جهان گسترش داد. با این مضمون: که ما را مگش تا یکی نوهنر/ بیاموزنیمت که آید به بر// گئی نامور دادشان زینهار/ بدان تا نهانی کنند آشکار// چو آزادشان شد سر از بند اوی/ بچستند ناچار پیوند او// «نبشتن» به خسرو بیاموختند دلش را چو خورشید بفروختند// «نبشته» یکی نه، چه نزدیک سی/ چه رومی و چه تازی و پارسی (فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر یکم/ ۳۷).

۳-۱۴- فریدون «جهان» را بین سه فرزند پسرش سلم، تور و ایرج تقسیم کرد. ایران را که بهترین بخش بود، به ایرج داد. دو برادر دیگر در اعتراض به تبعیضی که پدرشان در حق آنها روا داشته بود، برادر خود ایرج را کشتند (آسانا، ۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۱۸).

۳-۱۵- ایرانیان باستان جهان را محدود به زادبوم خود می‌دانستند و از این رو پادشاهان ایشان- از کیومرث تا فریدون- پادشاه جهان هم بودند (بهرامی، ۱۳۸۸: ۴۳).

۳-۱۶- نخستین پادشاهان تاریخ اساطیری ایران با نام «پیشدادیان» خوانده می‌شوند. واژه «پیشداد» که در اوستا به صورت «پَرَدَاَتَه» آمده، در اصل به معنی «درپیش نهاده» است. بعضی مانند کریستن سن و یارشاطر آن را «نخست‌آفریده» و بعضی دیگر مانند دوشن گیمن، رایشلت، بارتولومه، و مایرهورفر آن را «درپیش نهاد، نخست‌نهاد» ریشه‌شناسی کرده‌اند (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۸۱). به نظر مولایی واژه «پَرَدَاَتَه» اختصاصاً در مورد هوشنگ استفاده شده و مترجمان پهلوی اوستا آن را «پیشداد» ترجمه کرده و «آن که نخست قانون یا داد پادشاهی را برقرار کرد» تعبیر کرده‌اند (همان: ۱۸۰).

۳-۱۷- تاریخ سیستان را یک سیستانی نوشته، او بنای سیستان را به گرشاسب نسبت می‌دهد و سیستان را محل ایستادن کشتی نوح پس از طوفان می‌داند (گلستانه، ۱۳۹۱: ۴۹).

۴- پاسخ به پرسش‌ها

۴-۱- سرچشمه‌های اسطوره خودمرکزی از کجاست؟

بعضی از سرچشمه‌های اسطوره خودمرکزی را می‌توان در موارد یازده‌گانه زیر شناسایی کرد:

۴-۱-۱- **کمال اندیشی (نهایت‌اندیشی)**^۷: انسان دوست دارد به همه چیز تا حد کمال دست یابد. حتی اگر در این کار به صورت عملی و در دنیای واقعی دست نیابد، میل دارد از طریق آرمان‌گرایی و اسطوره‌پردازی به این خواست خود برسد. طی مقامات عرفانی و اتصال به اصل هستی، ریشه در همین اندیشه انسانی دارد.

۴-۱-۲ - **باورهای دینی:** باید پذیرفت که دین همیشه بخش بزرگی از زندگی انسان‌ها بوده و هست. بنا بر مشهور، از ابتدای خلقت انسان تا کنون، ۱۲۴ هزار پیامبر بر روی زمین ظهور کرده‌اند. به عبارت دیگر، تقریباً دنیا هرگز از اندیشه‌های دینی خالی نبوده است. از آنجا که ماهیت دین بر «تقدس‌گرایی» استوار است، و باید هر شخصیت و هر چیز مربوط به یک دین خاص، نسبت نوع مشابهش بی‌نقص‌تر و یا کم‌نقص‌تر باشد، از این طریق اسطوره خودمرکزی در میان پیروان ادیان قوی‌تر ظاهر می‌شود. اصولاً پیروان تمام ادیان اندیشه‌های دینی خود را برترین می‌دانند و از این طریق به مقدسات روی می‌آورند. اگر آنها دین خود و آموزه‌های آن را برترین ندانند، باید آن را ناقص بدانند و رها کنند و دیگری را جانشین آن سازند. در نتیجه، برای جلوگیری از این آسیب، تا سرحد ممکن دین خود و آموزه‌های آن را برترین قلمداد می‌کنند و در آن‌ها نقص راه نمی‌دهند.

۴-۱-۳ - **ملکوتی بودن:** می‌دانیم که در بسیاری از کتب مقدس و آثار ادبی، انسان موجودی «ملکوتی» معرفی شده و هیچ موجود دیگری در تراز با انسان «ملکوتی» معرفی نشده است. برای نمونه، حافظ در غزل ۳۱۷ می‌گوید: «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود / آدم آورد درین دیر خراب‌آبادم». بنا بر اعتقاداتی مانند این، می‌توان به هر انسان حق داد اگر خود و داشته‌های خود را نخستین، برترین، بالاترین، بهترین، و ... بدانند، و یا حداقل خود را از دیگران کمتر ندانند. با آنکه به نظر می‌آید در آن بخش از این اندیشه که برساخته انسان است، نواقصی دیده شود، اما منطقی است که انسان با این اوصاف نمی‌خواهد موجود دیگری را به جای خود مرکزیت ببخشد.^۱

۴-۱-۴ - **نمادسازی:** انسان‌ها برابر با تجربیات و قدرت ذهنیات خود نمادسازی می‌کنند (یونگ، ۱۳۹۲: ۱۵۷-۱۵۸). به عبارت دیگر انسان‌ها براساس دانش پیشین خود نمادسازی می‌کنند. به نظر می‌آید نمادسازی جزئی لاینفک از زندگی انسان باشد. نمادسازی محدود به دوران خاصی از زندگی نیست. انسان در کودکی، پختگی، و پیری نمادسازی می‌کند (همان: ۱۶۱). انسان‌ها گاهی بدون آنکه درباره نمادی آگاهی کافی داشته باشند و یا حتی اعتقادی به آن داشته باشند، آن نماد را وارد زندگی خود می‌کنند. در نهایت ممکن است آن نماد جزء خرد جمعی مردم آن قوم شود. مثلاً بسیاری در دین مسیحیت بدون اینکه اعتقاد مذهبی داشته باشند، عید نوئل را که نوعی رستاخیز و تولد دوباره است، جشن می‌گیرند. خود مسیح هم به نحوی «نماد رستاخیز» است. او به صلیب کشیده می‌شود تا دوباره زنده شود^۲. نمادها می‌توانند همه چیز باشند، از موجودات طبیعی و ماوراء طبیعی گرفته، تا خود انسان. انسان‌ها می‌توانند در قالب قهرمانان، پهلوانان، بی‌مرگان، مُنجیان، و ... نماد قرار گیرند.

۴-۱-۵- **خودبزرگ‌بینی:** از آنجا که انسان ذاتاً موجودی اسطوره‌ساز است، هر انسانی نوعی خودبزرگ‌بینی در وجود خود دارد که در نتیجه آن با دانش و شناخت و امیال خود بزرگ‌نمایی می‌کند. می‌دانیم که زندگی گذشتگان، و به ویژه گذشتگان خیلی دور، بسیار طبیعی‌تر از زندگی مردم کنونی بوده است و هرکسی هر کار جدید و بدیعی را که انجام می‌داده است، آن کار او - هر چند معمولی و کم‌مایه در مقایسه با کارهای امروزی - خود یک شاهکار به حساب می‌آمده است. از این رو، اسطوره‌سازی‌های آن‌ها بسیار طبیعی‌تر و به اصطلاح برخاسته از ذات و نهاد و طبیعت آن‌ها و نزدیک‌تر به اصل خودمرکزی بوده است.

۴-۱-۶- **تجارب گذشته و عادت‌ها:** بر اثر تفاوت‌های فردی، بسیاری از ویژگی‌های انسان‌ها مانند آثار انگشتان، مردمک چشمان، آهنگ صداها و ... خاصند. بنابراین طبیعی است اگر انسان‌ها خود را در مقابل دیگران «خاص» بدانند. به عبارت دیگر، هرکس به صورت ناخودآگاه در جهان-بینی خاص خود غرق است. افراد هر قومیت و یا منطقه جغرافیایی که پیامبران خود، قهرمانان خود، طبیعت خود، و ... را بیشتر از آن دیگران دیده و تجربه کرده‌اند، بستگی و جاذبه بیشتری به آن‌ها دارند و به آسانی از قید این بستگی و جاذبه‌های نمی‌یابند. گاه پدیده‌های خودی، حتی نزد شخص تبدیل به «توتم» می‌شوند.^{۱۱} بر اساس این اسطوره، یک ایرانی که با سعدی خوی گرفته است، هرگز شکسپیر را جایگزین سعدی نمی‌کند؛ همان‌طور که یک انگلیسی شکسپیر را با سعدی جایگزین نمی‌کند. موضوع اسطوره خودمرکزی با علم هرمنوتیک انطباق می‌یابد، آنجا که علم هرمنوتیک می‌گوید هر انسانی جهان را با «دایره شناخت» خود تأویل می‌کند.^{۱۱}

۴-۱-۷- **محدودیت جهان‌بینی:** کمی و یا عدم آگاهی از اطراف خود، به این اسطوره دامن می‌زند. یکی از نمونه‌های محدودیت جهان‌بینی را می‌توان در طرح مقولاتی مانند اندیشه‌های «نژاد برتر و من برتر» یافت که به اسطوره خودمرکزی دامن می‌زنند.^{۱۲}

۴-۱-۸- **خود آگاه و ناآگاه:** افراد و یا اقوامی با شناخت آگاهانه از توان و ظرفیت‌های خود، بنا به مقاصد خاصی مانند سلطه‌جویی بر دیگران و امثال آن، و گروهی دیگر با ناآگاهی از قابلیت‌های خود و در اثر بعضی از ناهنجاری‌های شخصیتی و روانی به اسطوره خودمرکزی روی می‌آورند.

۴-۱-۹- گشایش عقده‌های حقارت: همه اقوام و به خصوص اقوام جوامع ناتوان، با اتکا و اتصال به نیروهای مافوق انسانی و ماوراءالطبیعی، برای خود پشتمانه می‌جویند تا به کمک آن نیروها، عقده‌های حقارت خود را تا حدی بگشایند. آن‌ها توان خود را در سایه حمایت آن موجودات خیالی در قالب پهلوانان، قهرمانان، منجیان، ... می‌بینند. این دیدگاه، آن‌ها را به آرمانگرایی سوق می‌دهد و میل آن‌ها را به رؤیاپردازی افزایش می‌دهد. بر عکس، جوامع توانا به اتکای قدرت مادی و زور خود، می‌خواهند مرکز و محور قرار گیرند و این عامل باعث افزایش خوی استکباری و نقش پدرخواندگی آن‌ها می‌گردد.

۴-۱-۱۰- راز تنازع بقا: به نظر می‌آید رازی نامکشوف در پس هستی وجود دارد که به وسیله آن همه موجودات تلاش می‌کنند خود بمانند، خود را بنمایانند، خود را اثبات کنند و حتی تمایل به حذف دیگران داشته باشند. شاید آنچه که از آن به عنوان «اصل تنازع بقا» تعبیر می‌شود، یکی از تبعات همین «راز سر به مهر» باشد.

۴-۱-۱۱- اصل جاذبه عمومی: بر اساس اصل معروف «جاذبه عمومی» حاکم بر جهان که بر خلاف نیروی گریز از مرکز عمل می‌کند، تمام موجودات و از جمله انسان‌ها میل دارند خود را حداقل از نظر اسطوره‌ای «مرکز/ محور/ هسته» قرار داده و دیگران را به سوی خود جذب کنند. این خود جزئی از اصل معروف «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» است که در بخش کثرت به وحدت، پدیده‌ها میل دارند از کل به جزء و از محیط به مرکز بیایند.

۴-۲- پیامدهای اسطوره خودمرکزی کدام است؟

اندیشه خودمرکزی می‌تواند باعث آثار مثبت و منفی گردد. بعضی از نتایج این اندیشه را می‌توان در موارد دوازده‌گانه زیر شناسایی کرد:

۴-۲-۱- واقعی پنداشتن چیزهای غیر واقعی: در اثر این اسطوره، دایره شناخت شخص به حدی کوچک می‌شود که شخص با آن پدیده اسطوره‌ای رابطه این‌همانی پیدا می‌کند و وجود خود را در آن متجلی می‌بیند. مثلاً یک نوجوان آمریکایی با دیدن فیلم سوپرمن، وجود آن شخصیت فیلم را در خود حس می‌کند و به آن رنگ و روی حقیقت می‌بخشد، و یا یک سیستانی با تصویری که از رستم جهان پهلوان به او داده شده است، وجود رستم در خود احساس می‌کند و رستم را با کارکردهایش واقعی فرض کرده و به او حقیقت می‌بخشد.

۴-۲-۲- قهرمان‌سازی: در آثار ایرانی می‌بینیم که شاهی تا آنجا قهرمان می‌شود که خود می‌گوید چهر(نژاد) از یزدان دارد. در این مورد کتیبه اردشیر بابکان در نقش رستم (معروف به نقش رستم a) با محتوی زیر، مورد توجه است: «این پیکر بغ مزدیسن اردشیر، شاه شاهان ایران است که چهر از یزدان [دارد]، پسر بغ بابک شاه» (عریان، ۱۳۸۲: ۳۰). در جای دیگر جملاتی این چنین به گوش می‌رسد: «شاه سایه خداست» و یا «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه». در جای

جای متون باستانی ایران دیده می‌شود که قهرمانان ایرانی (پیامبر، شاه، مؤبد، پهلوان، ...) از نعمت «فرّه ایرانی» برخوردارند و مادام که به وظایف واقعی خود پایبند باشند، این فرّه آن‌ها را شکست‌ناپذیر می‌سازد. در اساطیر ایرانی، شخص به کمک قهرمانش، و قهرمانش در سایه فرّه‌اش بر اهریمن پیروز می‌شود. یونگ «قهرمان‌سازی» را در سایه اسطوره خودمرکزی، یک اصل همگانی برمی‌شمارد (یونگ، ۱۳۹۲: ۱۶۲). به نظر یونگ هیچ کس بر نمی‌تابد که دیگران قهرمان داشته باشند، اما او از این قابلیت بی‌بهره باشد.

۴-۲-۳- **توتم‌سازی:** اسطوره خودمرکزی می‌تواند یک موجود جاندار و یا بی‌جان مانند یک درخت، یک پرنده، یک کوه، یک رودخانه را تمرکز ببخشد و آن موجود و وابستگان آن را توتم قرار دهد. جلوه توتم‌ها به صورت نمادهای ملی، قومی، مذهبی، و ... در دنیای امروز هم به وضوح قابل ملاحظه است. پرچم‌ها و نقوش روی آن‌ها برای هر ملتی و یا تندیس‌هایی که در میادین شهرها نصب می‌شوند، بیشتر برخاسته از همین تفکر است. درفش کاویانی با نقش سر گاوی که بر روی آن است و کاوه به کمک فریدون، با آن به مبارزه ضحاک می‌رود، نمونه‌ای از توتم‌سازی در تاریخ اسطوره‌ای ایران است.

۴-۲-۴- **محدودیت حق انتخاب:** از آنجا که اسطوره خودمرکزی منجر به اندیشه‌هایی مانند اصالت و برتری ملی، قومی، قبیله‌ای، خانوادگی، و ... می‌شود، افراد آن ملت، قوم، قبیله، خانواده، و ... به سختی می‌توانند خود را از دایره تنگ خودمرکزی جدا کنند. به عنوان نمونه، آثار این اندیشه جایگاه ازدواج‌های درون‌خانوادگی را چنان استحکام می‌بخشد که حتی ممکن است در نهایت به «خویشاوندی نسبی یک تباری (یک خطی)» منجر شود^{۱۳}. از دیگر تبعات آن می‌توان به پدیده‌ای مانند «تک‌دودمانی: دارای یک اصل و ریشه» (پانوف و پرن، ۱۳۸۹: ۲۰۳)، «مادر سالاری و یا پدرسالاری» و بحث اقامتگاه «مادر-مکان» (پانوف و پرن، ۱۳۸۹: ۱۹۶)، و یا اقامتگاه «پدر-مکان» (همان: ۲۸۹) اشاره کرد. در این صورت، کسانی که قصد ازدواج دارند، فقط اجازه دارند با یکی از اقوام پدر یا مادر ازدواج کنند، و به یک طرف - تبار پدر یا تبار مادر - گرایش داشته باشند و اختیار انتخاب از دو طرف را ندارند. در بستر این اسطوره، زورگویی و تعصب رشد می‌کند و میزان آزادی‌های فردی به شدت کاهش می‌یابد. در عرصه سیاست، شکل‌گیری بسیاری از نظام‌های توتالیتر (تمامیت‌خواه) حاصل همین اندیشه است. نمونه چنین پدیده‌ای در تاریخ ایران در مقوله - ای به نام «اصالت خون» قابل دریافت است. آنجا که در ایران باستان می‌گفتند کسی می‌تواند شاه شود، یا فرزند شاه باشد و یا دودمان شاهی داشته باشد. در خصوص سابقه این پدیده در ایران

پیش از اسلام، می‌توان به سلطنت ۷۰ ساله شاپور دوم (دهمین پادشاه سلسله ساسانی) اشاره کرد. مدت زمان سلطنت او هفتاد سال بود که معادل تمام عمرش محاسبه می‌شود.^{۱۴}

۴-۲-۵- سالاریت: اندیشه خودمرکزی می‌تواند منجر به رئیس‌سالاری شود. به گفته میشل پانوف و میشل پرن «رئیس‌سالاری مقامی است که آن مقام در اختیار فردی قرار می‌گیرد تا به طور مداوم اقتدار سیاسی را در گروه معینی اجرا کند. نیل به این مقام می‌تواند از طریق حق وراثت و یا از طریق انتخاب باشد. به طور کلی صاحب این مقام واجد امتیازات اقتصادی، تشریفاتی و یا جنسی است که او را از سایرین متمایز می‌کند. غالباً اقتدار از ویژگی مقدسی برخوردار است و حتی مصون از تعرض است که می‌تواند به دلیل شجره‌های نیاکان و به قصد داشتن اجداد ملکوتی توجیه شود» (۱۳۸۹: ۶۹-۷۰). در ایران باستان غالباً شاهان، شاهزادگان، مؤبدان، پهلوانان، ارتشتاران، و ... از این امتیاز بهره برده‌اند.

۴-۲-۶- افزایش خوی استکباری: در نتیجه اسطوره خودمرکزی، آن‌هایی که احساس می‌کنند بیشترین قدرت سیاسی، اقتصادی و احیاناً نظامی را دارند، به افزایش خوی استکباری، سلطه‌گری و مرزهای قدرت و سلطه خود می‌اندیشند. اندیشه جهان‌گشایی در روزگاران گذشته توسط ایرانیان و غیرایرانیان، و اندیشه‌های استکباری امروزی تا حدی حاصل همین اندیشه اسطوره‌ای است. جوامع توانا به اتکای قدرت مادی و نظامی خود به این اسطوره دامن می‌زنند و از این طریق نقش پدرخواندگی خود را تشدید می‌کنند.

۴-۲-۷- حماسه‌سازی: قهرمانان با کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام می‌دهند و یا دیگران به آن‌ها نسبت می‌دهند، مرکز توجه قرار می‌گیرند و به حماسه‌ها راه پیدا می‌کنند. گاه سرگذشت و اعمال این قهرمانان باعث شکل‌گیری مجموعه‌ای از حماسه‌های قومی و یا ملی می‌شود. برای نمونه، در ایران آثار حماسی زیادی و در رأس آن‌ها «شاهنامه فردوسی» شکل می‌گیرد که ایران-شناس معروف- تئودور نولدکه- به آن نام «حماسه ملی ایران» می‌دهد.^{۱۵}

۴-۲-۸- قوم‌سازی: اندیشه قوم‌سازی با مرکزیت و یا محوریت قراردادن پدیده‌هایی مانند یک زبان، یک شخص، یک منطقه جغرافیایی، و حتی یک ایده و جهان‌بینی شکل می‌گیرد. آن قوم با مرکز قرار دادن برجستگی‌ها و یا تمایزات آن پدیده نسبت به برجستگی‌ها و تمایزات پدیده‌های دیگران، به خود هویت می‌بخشد. پدیده‌هایی مانند ملی‌گرایی، تعصب قومی، از عوارض جانبی قوم‌سازی هستند. این پدیده در نهادی به نام «کشور/ملت/میهن» به وضوح قابل مشاهده است. در این نهاد، افرادی تحت تمرکز یک میهن، هر چند که مرزهای آن میهن همیشه در حال تغییر

باشد، گردآمده و با طرح مباحثی مانند میهن‌دوستی، و حتی میهن‌دوستی افراطی، به آن رنگ و بوی فرهنگی، روانی و مذهبی می‌دهند. مانند نمونه‌های زیر: ۱- اگر خداوند حُبِ وطن را در دل آدمی قرار نداده بود، همه دوست داشتند در کشمیر به دنیا بیایند. ۲- معنی حُبِ وطن فرموده پیغمبر است. ۳- از قول فردوسی «چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد». ۴- در باره عشق به سرزمین مادری یکی از شاعران بلوچ به نام عابد آسکانی، در مجموعه‌ای به نام **میرجنگی و میرزنگی**، احساسات خود را چنین به شعر می‌کشد: *Jī jī pa Baluəčestānā, kawlīg pa watī čāgerdā, korbān pa watī henkiəñā, šank o nadr goliəñ ābriəčā, mātiəñ golzamīn mehrānī, pollān o golānī golbāg, šālā sabz bāt :ājuə bāt, dāyem pa watī parzandān, ..., biəh o bondarī wāhondān.* بلوچستان جانِ جانان است، جانم فدای سرزمینم، جانم فدای خانه‌ام، جانم نثار و فدای حوزه آبریزم، [فدای] سرزمین مادری مهرپرورم، [سرزمینم] بوستانِ غنچه‌ها و گل‌ها [است]، آرزومندم همواره برای فرزندانِ آباد و آزاد باد، ... برای وارثانِ اسیلش (آسکانی، ۲۰۰۴ میلادی: ۱۸۰).

۴-۲-۹- **جاودانه‌سازی**: می‌دانیم که فناپذیری کمبود به حساب می‌آید و شخص را در رسیدن به اهدافش در نیمه‌راه رها می‌کند. شخص برای اینکه در راه رسیدن به اهدافش تنها نماند، در سایه اسطوره خودمرکزی برای خود «جاودانانی/بی‌مرگانی» خلق می‌کند؛ زیرا او برنمی‌تابد که دیگران به کمال برسند و او نرسد. در تاریخ اسطوره‌ای ایران می‌توان به «کیخسرو» اشاره کرد که تا زمان سوشیانس (آخرین مُنجی زرتشتی) زنده است و در نجات‌بخشی جهان به سوشیانس کمک می‌کند.

۴-۲-۱۰- **نجات‌بخشی**: برای هر انسانی دشوار است تصور کند که دیگران در نهایت با کمک نجات‌بخشانی به سعادت می‌رسند و از رنج روزگار راحت می‌شوند و او از این نعمت بی‌بهره می‌ماند. به همین دلیل، او هم در سایه اسطوره خودمرکزی، برای خود نجات‌بخشانی سراغ می‌گیرد. در تاریخ اسطوره‌ای ایران از نجات‌بخشانی دینی و قومی مانند سوشیانس و بهرام ورجاوند یاد شده است.

۴-۲-۱۱- **جبران عقده‌های حقارت**: با این اسطوره شخص می‌تواند به یک خودباوری، چه صادق و یا کاذب، برسد و از آنچه که از او به صورت وراثتی و یا اکتسابی دریغ شده است، با آرمان‌گرایی دست یابد. با این اسطوره او می‌خواهد به دیگران نشان دهد که چیزی از دیگران کمتر ندارد. رؤیایپردازی و آرمان‌گرایی می‌توانند از نتایج این اندیشه اسطوره‌ای به شمار آیند. در واقع، این اسطوره یکی از راه‌های گشودن عقده‌های حقارت است.

۴-۲-۱۲- **موارد دیگر**: معتقدین به این اندیشه، دچار رفتارهای زیر هم می‌شوند:

۴-۲-۱۲-۱- **نخستین‌گرایی**: مطابق این اندیشه، آن‌ها خود را «نخستین/پیشقدم» و به قول امروزی «رکوردار» در هر چیز می‌دانند.

۴-۲-۱۲-۲ - خروج از اعتدال: مطابق این اندیشه، آن‌ها از اعتدال خارج شده و به افراط یا تفریط روی می‌آورند.

۴-۲-۱۲-۳ - خودی و غیر خودی پنداری: مطابق این اندیشه، آن‌ها گروهی را خودی (دوست)، و دیگران را غیر خودی (دشمن) قلمداد می‌کنند.

۵- نتیجه

اسطوره خودمرکزی اساسی جهان‌شمول دارد و بر اساس آن، هر جماعتی اعم از قوم، ملت، حزب، و ... با داشته‌های خود- هر چند اندک و ناچیز - به مرکز میدان می‌آید و دیگران را به حاشیه می‌راند و میل دارد مرکز توجه قرار گیرد؛ یکی با مذهب، یکی با جنگ و کشتار، دیگری با تجارت، دیگری با فرهنگ و هنر و ادبیات. نتیجه آنکه هر کسی با دستمایه‌ای به میدان می‌آید. در این خصوص نقش عواملی چون مذهب، اقتصاد، نیروی نظامی، ادبیات، فرهنگ و هنر مشهودتر است.

در تاریخ اساطیری ایران، نمود اسطوره خودمرکزی در موضوعاتی مانند ایرانویج اولین سرزمین آفریده اهورامزدا، کیومرث ایرانی اولین انسان و اولین شهریار، فرّه ایرانی پیروزمندترین، قلّه دماوند در رشته کوه البرز بام گیتی، رستم جهان پهلوان، کیخسروی بی‌مرگ، سوشیانس منجی بشریت، و ... به وضوح قابل مشاهده است. پرواضح است که چنین اندیشه‌هایی در سرگذشت اسطوره‌ای ایرانیان آثار مثبت و منفی را به صورت توأمان به همراه داشته است. برای نمونه، ممکن است با اعمال منتسب به رستم، حس وطن‌دوستی در میان ایرانیان گسترش داشته؛ اما فرّه پیروزمند ایرانی دشمنانی مانند ضحاک، افراسیاب، و اسکندر را وسوسه کرده تا برای به دست آوردن این فرّه، برای ایرانیان دردسرساز بوده و ماهیت و موجودیت ایرانیان را به چالش بکشند.

با بررسی سرچشمه و پیامدهای این اندیشه اسطوره‌ای در دو بخش جداگانه در تاریخ اساطیری و ادبیات ایران، مشخص شد که سرچشمه این اسطوره را می‌توان در عواملی مانند کمال‌گرایی (نهایت اندیشه)، باورهای دینی، ملکوتی بودن انسان، نمادسازی، خودبزرگ‌بینی، تجارب گذشته و عادت‌ها، جهان‌بینی محدود، خود آگاه و ناآگاه، جبران کمبودهای روانی، راز تنازع بقا، و اصل جاذبه عمومی جُست؛ و قهرمان‌سازی، توتم‌سازی، واقعی پنداشتن چیزهای غیر واقعی، جاودانه‌سازی، نجات‌بخشی، قوم‌سازی، توتم‌سازی، سالاریت (رئیس‌سالاری، پدرسالاری، مادرسالاری، ...)، حماسه‌سازی و حماسه-سرای، محدودیت حق انتخاب و تشدید دیکتاتوری، افزایش خوی استکباری، خودباوری کاذب، اعتماد به نفس و احساس هویت، زورگویی و تعصب، گشایش عقده‌های حقارت، و ... از پیامدهای آن است. با آنکه این اندیشه در تاریخ اساطیری و ادبیات ایران مورد مطالعه قرار گرفت، اما نتایج نشان می‌دهد که اسطوره خودمرکزی خاص دوران گذشته اساطیری نیست و انسان همیشه به چنین اسطوره‌سازی-هایی روی می‌آورد و نمونه‌های آن در دنیای امروز هم به صورت موضوعات روحی و روانی (گشایش عقده‌های حقارت)، حکومتی (گسترش دیکتاتوری و استعمار) و شخصی (اعتماد به نفس و یا خودبینی کاذب)، ... به خوبی پیداست.

۶- یادداشت‌ها

- ۱- عبارت **خودمرکزی** شاید تا حدی غریب به نظر آید. باید گفت این عبارت در تناسب با گفته آقای عسکر بهرامی در صفحه ۱۰ کتاب "تاریخ اساطیری ایران، چاپ اول، ۱۳۸۸، انتشارت ققنوس" انتخاب شده که نامبرده از چنین عبارتی استفاده کرده است. به اعتقاد نویسنده، به جای عبارت **خودمرکزی**، می‌توان از عبارتهای **خودمحوری** و یا **خودهسته‌ای** هم استفاده کرد.
- ۲- برای بحث بام گیتی، شعر ملک‌الشعراى بهار «ای دیو سپید پای در بند/ ای گنبد گیتی! ای دماوند!// زین بیخردان سفله بستان/ دادِ دلِ مردم خردمند» مدّ نظر است.
- ۳- زمانی ایرانیان از نظر وزن و اعتبار خود را در یک کفه ترازو می‌گذاشتند و همه دیگران را نام «آنیران» در دیگر کفه ترازو؛ همان‌طور که اعراب خود را عرب و همه دیگران را عجم، و یونانیان خود را یونانی و همه دیگران را بربر می‌نامیدند.
- ۴- در آثار شاعران بلوچ هم نشانه‌هایی از اصل خودمرکزی در باره سرزمین مادری‌شان به چشم می‌خورد؛ از آن جمله‌اند: **بُمپور بُندر و بُنجاه‌انت، پَهره مئی دل و دِلگاه‌انت = بُمپور سرزمین اصلی ماست، اما پَهره (ایران‌شهر امروزی) در دل ما جای دارد (از سروده‌های علی‌بخش دشتیاری، شاعر ساکن چابهار، چاپ نشده)؛ اُ مَکُران، اُ مَکُران، دائم پَهِ تَی یاتا زَران. تَی مَتّ نَه‌انت مازندران = ای مکران (بلوچستان)، ای مکران، همیشه در عشق تو می‌سوزم. مازندران نمی‌تواند همتای تو باشد (جهان‌دیده، ۱۳۹۰: ۴۴).**
- ۵- تهمورث از پادشاهان سلسله اسطوره‌ای پیشدادی در ایران، از نوادگان هوشنگ که بعد از سیصد سال از زمان هوشنگ به پادشاهی رسید. فرانک مادر فریدون را از تبار تهمورث می‌دانند.
- ۶- در این متن آمده است که فریدون ترکستان را به تور، و روم را به سلم داد.
- ۷- کمال‌گرایی با ذات انسان عجین است. از آنجا که انسان‌ها دارای زیرساخت مشترک انسانی هستند، بسیاری از ویژگی‌های ذاتی آن‌ها حتی بدون اینکه با هم تماس داشته باشند، می‌توانند به صورت یکسان متجلی شوند.
- ۸- در ادیان و به خصوص در اسلام، آفرینش انسان به (أحسن‌الخالقین)، تعبیر شده‌است. در قرآن کریم، سوره ص، آیه ۷۲، یادآوری شده که خداوند روح خود را در انسان دمیده است.
- ۹- رستاخیز اوزیرس، تموز، اورفه و بالدر هم حاصل همین اسطوره است (یونگ، ۱۳۹۲: ۱۵۹). ایرانیان هم بر اثر نمادسازی نوروژ و یلدا را جشن می‌گیرند.
- ۱۰- «توتم حیوان، گیاه یا شیئی‌ای است که در میان اقوام بدوی مورد توجه، احترام، و تقدیس است، و اقوام بدوی میان آن‌ها و نیاکانشان رابطه‌ای خاص قائل هستند» (انوری، فرهنگ سخن، ۱۹۵۸).

- ۱۱- برای آگاهی بیشتر از علم «هرمنوتیک»، رک. (کریمی دوستان، ۱۳۹۰: ۸۱).
- ۱۲- با توجه به اختلاط نژادهای بشری در دنیای امروز، باید بپذیریم که امروزه هیچ نژاد خالصی وجود ندارد و اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد، یا به دلیل خوی نژادپرستانه اوست و یا از دیدگاه اسطوره خودمرکزی به مسئله می‌نگرد.
- ۱۳- برای توضیح بیشتر درباره درون‌همسری و خویشاوندی نسبی یک تباری، نک. (پانوف و پرن، ۱۳۸۹: ۱۰۹).
- ۱۴- شاپور دوم در واقع در سن ۱۶ سالگی زمام امور را در دست گرفت، اما از اولین سال تولدش، حق پادشاهی برای او مسلم شده بود. او همان کسی است که به او شاپور ذوالاکتاف هم می‌گویند. او فرزند هرمز دوم، هشتمین پادشاه سلسله ساسانی، است (زرزین کوب، ۱۳۶۸: ۴۴۸-۹).
- ۱۵- برای اطلاع بیشتر از این کتاب، نک. نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی و مرکز نشر سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، با مقدمه سعید نفیسی.

- آسانا، جاماسب، (۱۳۹۱)، متن‌های پهلوی، ترجمه سعید عریان، تهران: نشر علمی.
- ابوالقاسمی، محسن، (۱۳۸۳)، دین‌ها و کیش‌های ایرانی در دوران باستان، چاپ سوم، تهران: هیرمند.
- الیاده، میرچا، (۱۳۷۴)، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز.
- انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- آسکانی، عابد، (۲۰۰۴م)، میرجنگی و میرزنگی، حب‌چوکی، بهارگاه.
- بهرامی، عسکر، (۱۳۸۸)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: ققنوس.
- پانوف، میشل، و میشل پرن، (۱۳۸۹)، فرهنگ مردم‌شناسی، چاپ پنجم، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، تهران: سمت.
- پورداوود، ابراهیم، (۱۳۵۵)، فرهنگ ایران باستان، تهران: دانشگاه تهران.
- جهان‌دیده، عبدالغفور، (۱۳۹۰)، شرح منظومه مکران، تهران: کوله‌پشتی.
- راشد محصل، محمدتقی، (۱۳۶۹)، نجات‌بخشی در ادیان، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سریندی، علی، (۱۳۸۳)، ایران بهانه بود انسانم آرزوست، تهران: پیکان.
- عریان، سعید، (۱۳۸۲)، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی.
- عقیفی، رحیم، (۱۳۷۴)، اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کریمی دوستان، غلامحسین، (۱۳۹۰)، انگلیسی برای دانشجویان رشته زبان و ادب فارسی، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- گلستانه، مزار، (۱۳۹۱)، آیین‌ها و باورهای مردم سیستان، به اهتمام محمدتقی رخشانی و قاسم سیاسر، تهران: آبنوس.
- متن‌های پهلوی، (۱۳۹۱)، گردآورده جاماسب جی دستور منوچهرجی جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان، تهران: علمی.
- مولایی، چنگیز، (۱۳۹۲)، آبان یشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی سوره اناهید)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۷۳)، کلیات خمسه نظامی گنجه‌ای، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- نولدکه، تئودور، (۱۳۶۹)، حماسه ملی ایران، چاپ چهارم، ترجمه بزرگ علوی، بی‌جا، سپهر.
- وامقی، ایرج، (۱۳۷۸)، نوشته‌های مانی و مانویان، چاپ اول، تهران: سوره.

اسطوره خودمرکزی^۱ (با تأکید بر نمونه‌های آن در اساطیر و ادبیات ایران) // ۱۸۵

- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۹۲)، انسان و سمبولهایش، چاپ نهم، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: نماد.